

در طول چند دهه اخیر، علیرغم آنکه توسعه همواره موضوع روز و مورد بحث محافل اقتصادی داخلی و بین‌المللی بوده و علیرغم آنکه نهادهای زیادی در سطح جهانی برای کمک به توسعه کشورهای در حال رشد مجهز شده و تلاش قابل ملاحظه‌ای از سوی برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران داخلی برای خروج از عقب‌ماندگی و رسیدن به رشد مطلوب به عمل آمده است، معهذاً وضعیت این کشورها نسبت به چند دهه پیش نه فقط به لحاظ کمی چندان عوض نشده، حتی در بسیاری از موارد کیفیت زندگی صورت نامطلوب‌تری پیدا کرده یا حداکثر می‌توانیم بگوییم کم و بیش ثابت مانده است و در نتیجه جوامع عقب‌مانده هنوز نتوانسته‌اند از مدار عقب افتادگی خارج شوند؛ در همان حال برنامه ریزی‌هایی که تاکنون بنام توسعه توسط کارشناسان خارجی یا داخلی یا با مشارکت دو طرف در طی دهه‌های اخیر طراحی و در کشورهای معروف به «توسعه نیافته» پیاده شده، عمدتاً کانون توجه خود را رشد اقتصادی و توسعه صنعتی (و بیشتر در جهت توسعه صنایع معرفی و آماده مونتاز) قرار داده و عوامل اجتماعی و فرهنگی رشد را تا حد زیادی مورد بی‌توجهی و غفلت قرار داده‌اند. عواملی که خود می‌تواند بنیان یک توسعه‌ی درون‌زا و مولد را موجب شود و در صورت بی‌توجهی، خود جزء عوامل بازدارنده و مانع توسعه مستمر و پویا باشد و جلوی هر گونه توسعه مطلوب را سد کند. در اینجا، بدون اینکه بخواهیم نقش تأثیر عنصر خارجی (اعم از جهانی و منطقه‌ای) را که به عنوان عوامل بازدارنده (و بندرت کمک کننده) پیشرفت اقتصادی و اجتماعی اثر می‌گذارند نادیده بگیریم، بیشتر توجه خود را معطوف به عنصر فرهنگ و عوامل اجتماعی مثبت و منفی درون‌زا و مجموعه هنجارها و ارزش‌هایی می‌نمائیم که بر روند توسعه اثر می‌گذارند یا در مقابل آن سد و مانع (مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و صندوق کمک به کشورهای توسعه

جامعیت مفهوم توسعه و رابطه آن با فرهنگ

دکتر غلامعباس توسلی

نیافته و FAD و غیره.) ایجاد می‌کند یا توسعه نامطلوب و نامتوازی را موجب می‌شود.

«بحران توسعه نیافتگی» که سالیان چندی است کشورهای جنوب (معروف به جهان سوم) را به خود سرگرم کرده و بیش از ۲/۳ کشورهای جهان با آن دست بگریباندند، بر دیدگاه نظریه‌پردازان توسعه که مدرنیسم و حذف فرهنگ سنتی را ملاک اصلی توسعه می‌دانستند. زیرا تأثیر بسزائی باقی گذاشته و به عدم کارائی و نارسائی شیوه‌ها و روش‌های مکانیکی و سنتی پی برده در مفهوم «رفتن به سوی یک فرهنگ جهانی غرب‌گرا» یا یک فرهنگ مسلط جهانی به عنوان هدف و ملاک عمده توسعه تجدید نظر کرده‌اند.

اقتصاددانان و برنامه‌ریزان توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم، پس از آنکه با مشکلات عدیده‌ای روبرو شدند، در استراتژیها و برنامه‌های توسعه تجدید نظر کردند. معهذاً هنوز هم تمایل برنامه‌ریزان که عمدتاً از صاحب‌نظران رشته‌های اقتصادی و فنی تشکیل می‌شود (و در میان آنان کمتر جامعه‌شناس یا مردم‌شناس و روان‌شناس اجتماعی دیده می‌شود) به آنست که فرهنگ بومی و سنتی را اساساً به عنوان مانع توسعه تلقی می‌کنند. فرهنگی که اگر نتواند خود را با هنجارها و ملاکهای حاکم بر این نگرش توسعه یعنی آنچه به مدرنیزاسیون تعبیر شده سازگار کند، باید حذف گردد یا کنار گذاشته شود.

بدینسان امر توسعه عملاً و تا آنجا که بتواند تحقق یابد، فاقد یک زیربنای اجتماعی، فرهنگی ملی و بومی است و می‌خواهد نوعی از تمدن را نه جایگزین بلکه جانشین فرهنگ و تمدن دیگر کند. در حالیکه دست کم تجربه‌ی اروپا و آمریکا و ژاپن نشان می‌دهد که سنت‌های فکری و فرهنگی ملی آنها نقش بسیار با اهمیت و برانگیزاننده‌ای را در توسعه و تجدید حیات آنها ایفا کرده است. باید پرسید که آیا در اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها و سنن کشورهای توسعه نیافته و منجمله ایران هیچگونه عنصر مساعد توسعه‌

عامل برانگیزاننده رشد وجود ندارد؟ آیا این ارزش‌ها و سنت‌های ما آنچنان خشک و انعطاف‌ناپذیرند که قادر نیستند خود را با فرآیند توسعه هماهنگ و همراه سازند؟ مسلم است که در هر فرهنگ عوامل مساعد و ارزشهای مثبتی وجود دارد که قادر است در جهت رشد و توسعه مؤثر باشد و در عین حال عناصری وجود دارد که برای توسعه تنگنا ایجاد می‌کند و مانع آن می‌شود و اتنا ساخت و درک یک فرهنگ، مستلزم درک جنبه‌های مختلف آن ارزشها و افکاری است که گرد و غبار قرون و اعصار آنرا کدر و تیره ساخته و حاوی منابع والا و ارزشمندی است که به قول دکتر شریعتی نیاز به «تصفیه و پالایش» دارد و مستلزم سنجش و ارزشیابی‌های هوشمندانه و عالمانه‌ای از افکار و وجهه نظرها و زیربنای عقیدتی رفتارها و کردارهاست. لیکن مسلم است که در مرحله نخست ارزشها هستند که جوهر فرهنگ را تشکیل می‌دهد و فرهنگ است که روح هر جامعه و تمدن را تشکیل می‌دهد و ما را به درک بهتر شیوه‌های رفتار هدایت می‌کند. اصولاً افکار بیش از ارزشها در برابر رفتارهای نوآور مقاومت می‌کنند و ارزشهای عقلانی و ارادی و خاصه اخلاقی بیش از ارزشهای عاطفی برای ظهور رفتارهای نوآور مساعدند، اندیشه و افکاری که خاص هدایت جامعه است، خیلی دیر شکل می‌گیرد و مدتها باید در انتظار آن بود اما همین که شکل گرفت ممکن است متعجب شود و جامعه را از حرکت بازدارد و تحت عنوان افکار مورد قبول از هر گونه رشد و دگرگونی جلوگیری کند، چرا که اینگونه انکار مستقر، طبیعی و بدیهی و جاودانی می‌نماید و حتی ممکن است از ظهور افکار

و اندیشه‌های نو شدیداً جلوگیری کند و هر گونه توسعه و تحولی را به تأخیر اندازد رشد فرهنگی یک جامعه که متکی بر افکار و ارزشهای جمعی است، در گرو تلاش و کوششهای فراوانی است که در قالب فرهنگ پویا منجر به نوآوری و خلاقیت و تحول می‌شود. بنابراین این بجاست ببینیم فرهنگ چیست، عناصر اصلی آن کدام است و چگونه در فرآیند یک توسعه‌ی جامع و همه جانبه می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای ایفا نماید. در این معنی می‌توان گفت که اقتصاد خود بخشی از فرهنگ است و توسعه‌ی اقتصادی جنبه‌ای از توسعه اجتماعی و فرهنگی است.^۱ و کمترین چیزی که در این رابطه می‌توان پذیرفت این است که در کشورهای توسعه نیافته، توسعه هم باید جنبه‌ی اقتصادی و هم اجتماعی و فرهنگی داشته باشد. زیرا جنبه‌های مختلف توسعه را چه نظراً و چه عملاً نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. چرا که فرهنگ همه جا حضور دارد و هر چند بصورت نامرئی خود را تحمیل می‌کند. فرهنگ چیست و عناصر متشکله آن کدام است؟

ما در اینجا درصدد آن نیستیم که تعریف جامع و مانعی از فرهنگ بدست بدهیم یا تعاریف ۱۶۰ گانه آنرا تکرار کنیم. تنها می‌خواهیم این نکته را محسوس سازیم که فرهنگ کل زندگی جمعی و ارزشهای حیات یک ملت است، تمامی الگوها و نمادهایی است که در روابط روزمره بکار می‌رود و تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای فردی و جمعی است که می‌تواند در فرآیند فرهنگی تمدنی خود به کار گرفته شود بشناخت و درک درست فرهنگ، اساس کمک به هر گونه توسعه اقتصادی است.

و اما مکانیسم این تلاشهای فرهنگی در آن وضعیت اجتماعی نهفته است که اریک فُرم آنرا «خوی اجتماعی» می‌نامد: در مورد فرد، می‌توان گفت بر اثر انطباق با شرایط جامعه آدمی به پرورش خصایصی توفیق می‌یابد که وادارش می‌کند به میل خود آنگونه که باید عمل کند.

حال اگر در یک جامعه خوی اکثریت مردم (خوی اجتماعی) با وظایفی که شخص باید در آن انجام دهد منطبق باشد انرژیهای مردم در قالبهایی شکل می‌یابند و تبدیل به نیروهای مولد می‌گردند که بدون آنها ادامه کار آن اجتماع میسر نیست. فُرم سپس کار در جوامع صنعتی جدید را مثال می‌زند: دستگاه صنعتی جدید ایجاد می‌کند که بیشتر انرژیها به جانب کار هدایت شود اگر مردم فقط بخاطر ضروریات خارج به کار می‌پرداختند میان آنچه باید انجام دهند و آنچه میل داشتند بکنند اصطکاک ایجاد می‌شد و این امر موجب تقلیل کارآمدی می‌گشت ولی بخاطر انطباق دینامیک خوی با شرایط اجتماعی بجای ایجاد اصطکاک، ضروریات خارجی را به درون می‌برد و به باطن فرو می‌آمیزد و به این ترتیب انرژی انسان را بخاطر یک نظام اقتصادی اجتماعی معین تجهیز می‌کند (اریک فرم - گریز از آزادی -)

در هر عصر فرهنگی، نوعی تفکر، شاخص زندگی فرهنگی آن عصر است فرهنگ علم خاصی نیست که به یک طبقه مردم - بدون طبقات دیگر - اختصاص داشته باشد بلکه آیینی است که زندگی عمومی جامعه با تمامی انواع اندیشیدنها و گوناگونی اجتماعی خود خواستار آنست. بویژه اگر فرهنگ به عنوان پلی باشد که

■ برنامه ریزیهایی که تاکنون بنام توسعه توسط کارشناسان خارجی یا با مشارکت دو طرف در طی دهه‌های اخیر طراحی و در کشورهای معروف به «توسعه نیافته» پیاده شده، عمدتاً کانون توجه خود را رشد اقتصادی و توسعه صنعتی قرار داده و عوامل اجتماعی و فرهنگی رشد را تا حد زیادی مورد بی توجهی و غفلت قرار داده‌اند.

برخی برای رسیدن به پیشرفت و تمدن از آن می‌گذرند در این صورت حصارى نیز خواهد بود که برخی را از سقوط برفراز پل به گرداب حفظ می‌کند. فرهنگ در معنای خود به هر طبقه‌ای از طبقات جامعه در رابطه با وظیفه‌ی متناسبی که باید آنرا انجام دهد و شرایط خاصی که این وظیفه دارد ارتباط می‌یابد و بر این اساس فرهنگ در همه‌ی شئون فرد و در کل ساخت جامعه دخالت می‌کند.^۲

بنابر این فرهنگ به شکل عملی چنین شناخته می‌شود که «مجموعه‌ای است از خصوصیات اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی که بر فرد از همان هنگام زاده شدن تأثیر می‌گذارد و بصورت رابطه ناخودآگاهانه‌ای در می‌آید که رفتار او را با شیوه‌ی زندگی محیطی که در آن زاده شده پیوند می‌دهد.»^۳ بر اساس آنچه گفته شد. فرهنگ در هر جامعه همراه با ارزش‌ها و ایده‌آلهای اجتماعی اساس و بنیان توسعه را تشکیل می‌دهد و توسعه بمعنای کامل آن نه تنها شامل بالا بردن سطح زندگی اقتصادی و نجات از فقر و درماندگی و بی‌سوادی است بلکه افزون بر آن، در برگیرنده نهادها و بنیانهای فکری روابط اجتماعی، گروهی و طبقاتی تعلیم و تربیت، تولید دانش، ابداعات تکنولوژی، حساسیت‌های اجتماعی، منطق عملی و مهارت‌های هنری و ظرافت‌های ادبی و نظام قضاوت... در حدی است که می‌تواند در سطح جهانی برای خود جایی باز کند.

اگر جامعه‌ای با سطح اقتصادی بالا و ظرفیت صنعتی مطلوب، در عین حال قدرت درک و جذب و هضم اندیشه انسان و مطالب

فکری، هنری، ادبی و اجتماعی را نداشته باشد و به اصطلاح از ارزش‌های مطلوب و «فرهنگ» رشد یافته‌ای برخوردار نباشد نمی‌توان گفت که آن جامعه به اهداف توسعه دست یافته است. تصور کنید؛ که جامعه‌ای به سرعت صنعت و تکنولوژی را خریداری کند اما در چارچوب یک فرهنگ سنتی بسته که معطوف به گذشته است و قادر نباشد تعادل مطلوب به گذشته، حال و آینده برقرار کند چگونه می‌توان انتظار پیشرفت و رشد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی از آن داشت، مگر آنکه تصور کنیم منظور از توسعه تنها سیر کردن شکم‌ها و نوشیدن و برافراشتن بناها است و اندیشه و روح و فکر و آزادی انسان و عدالت اجتماعی در آن جایی ندارد و رابطه‌ای بین این عوامل و وضعیت توسعه یافتگی نمی‌توان یافت!

مالک بن بنی در کتاب «مشکل فرهنگ»، گرفتاریهای جامعه اسلامی امروز را به بحران فرهنگی حاکم بر آنها مرتبط می‌سازد و می‌گوید:

«در سطح جامعه‌ای که در بحرانی فرهنگی سیر می‌کند می‌توانیم مشاهدات بسیاری را بشماریم و برای اینکار کافی است، چشم برهنه آنچه را که در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه جریان دارد مشاهده کنیم با اینهمه حتی یک مشاهده هم ما را بسنده می‌کند و این بخاطر عبرت‌آموزی آنست: اگر ما پهلو به پهلو پلکان اجتماعی، پلکانی برای ارزشهای فرهنگی قرار دهیم قاعده‌وار خواهیم پذیرفت که هر دو پلکان در یک سو و از پائین به بالا جهت می‌گیرند یعنی جایگاههای اجتماعی خودبخود بر اساس درجات فرهنگی توزیع

■ توسعه در معنای جامع آن، مشتمل بر فرآیندها پیچیده‌ایست که رشد کمی و کیفی تولیدات و خدمات و تحول کیفیت زندگی و بافت اجتماعی جامعه و تعدیل درآمدها و زدودن فقر و محرومیت و بیکاری و تأمین رفاه همگانی و رشد علمی و تکنولوژی درون‌زا در یک جامعه معین را در بر می‌گیرد.

می‌شوند. این حقیقتی است که در زندگی هر جامعه آنرا تجربه می‌کنیم حتی اگر آن جامعه با نوعی بحران فرهنگی روبرو باشد. به این شرط که بحران به درجه «برگشت ناپذیری» نرسیده باشد.

اما در جامعه‌ای که بدرجه‌ی برگشت ناپذیری رسیده باشد دو پلکان با یکدیگر در حالت عکس قرار می‌گیرند بگونه‌ای که قاعده توده‌ای (توده جامع) است که بواسطه حفظ اخلاق خویش، از لحاظ فرهنگی غنی‌تر از رأس هرم خود می‌گردد. چنین حالتی - به اعتقاد من - زشت‌ترین چهره بحران فرهنگی است.^۴

برای اینکه به مظاهر فرهنگ خودی پی ببریم باید ببینیم که مشاهدات ما در مورد رفتار گروههای اجتماعی چه چیزی را نشان می‌دهد؟ روابط قدرت در جامعه چگونه است؟ و چه تأثیری بر جهت‌گیریها و روند توسعه باقی می‌گذارد آیا جامعه‌ی ایران یک جامعه طبقاتی است و مطابق آن باید قدرت را نظامی ثانوی فرعی تلقی کرد. یا باید طبق نظر و تیفوگل ایجاد کننده یک طبقه عامل بوروکراتیک دانست که دستگاههای دولتی را زیر کنترل خود دارد. و یا هیچکدام؟! توسعه روابط شخصی، شخصی شدن تصمیمات و بنابر این شخصی شدن مقامها در تمامی مراحل و سطوح مانعی در راه این شکل می‌باشد یا خیر؟

چه راههایی برای تحرک اجتماعی و ترقی افراد در جامعه باز است؟ آموزش و پرورش تا چه حد افراد را آماده زندگی کردن در جامعه می‌کند؟ و آیا بجز راه کنار آمدن با نظام مستقر از طریق پیوندهای شخصی بیشماری که شبکه روابط خصوصی را می‌سازد و افرادی را به مراکز قدرت پیوند می‌دهد راه‌های دیگری هم وجود دارد. که استعدادها را به کار گیرد یا خیر؟ و این راهها کدام است؟ و چرا از نظر نظام هر نوع مخالفت ناشی از انگیزه‌های خصوصی است؟ آیا دستگاه سیاسی از معنای جمعی اقدامات فردی بی‌خبر است. بنحوی که شدیدترین مخالفت‌ها بخاطر دفاع از منافع جمعی بهترین ضامن موقعیت فردی می‌شود. قدرت زیر لوای ایدئولوژی سیاسی، ارتقاء

زهی کادرهای ویژه خود را به عنوان وسیله
تحقق خواسته‌های جمعی بدست افراد
بخصوص جا می‌زند و به این ترتیب فرد را
جذب و جمع را ساکت می‌کند؟

البته همچنانکه فرم اظهار می‌کند پاره‌ای
امور روانی وجود دارند که باید ارضاء شوند
و اگر ناکام ماندند منجر به بعضی
عکس‌العملها می‌گردند. مهمترین این امور،
استعداد رشد کردن و پرورش یافتن و تحقق
بخشیدن به قوائی است که در طول تاریخ در
انمی پدید آمده‌اند مانند قوه تفکر آفریننده و
تقادی یا استعداد کسب تجربه، بنظر فرم،
آزادی شرط اساسی رشد است ولی ممکن
است آرزوی آزادی نیز سرکوب شود ولی
باز بالقوه به هستی خود ادامه می‌دهد.

بطور خلاصه فرهنگ از یکسو شامل
چارچوب زندگی واحدی است که افراد
جامعه از سطوح مختلف را در کنار هم قرار
می‌دهد و به آنها وحدت می‌بخشد و به
نهایت‌های آنها جهت می‌دهد. فرهنگ در
کلیه شئون فرد و در ساخت جامعه دخالت
می‌کند و ساختار واحدی را به جامعه
می‌بخشد.

در همان حال، از نخستین وظائف ما
پالایش عادات و سنتهای دست و پاگیر،
چارچوب اخلاقی و اجتماعی مان از عوامل
کننده و میراث‌های پوسیده و بی‌ثمری است که
در فرهنگ ته‌نشین شده مانع نوسازی و
نوآوری و پویایی فرهنگی می‌شود. برای این
کار استعداد از دو روش مکمل هم ضرورت
دارد: نخست روشی که منفی است و ما را
از رسوبات گذشته جدا می‌کند. دوم روش
مثبت که ما را به ارزشهای والای انسانی و
اسلامی پیوند می‌دهد.

توسعه چیست؟

اگر توسعه را در معنای جامع آن در نظر
گیریم مشتمل بر فرآینده پیچیده‌ایست که رشد
کمی و کیفی تولیدات و خدمات و تحول
کیفیت زندگی و بافت اجتماعی جامعه و
تغییل درآمدها و زدودن فقر و محرومیت و
بیکاری و تأمین رفاه همگانی و رشد عملی و
کنترل‌رزی درون‌زا در یک جامعه معین را در
می‌گیرد.

و حتی اگر توسعه را در معنای خاصی

دو فرهنگ
به یکسان تابناک
اثر و. بالو



■ اندیشه و افکاری که خاص هدایت جامعه است، خیلی دیر شکل می‌گیرد و مدتها باید در انتظار آن بود؛ اما همین که شکل گرفت ممکن است متحجر شود و جامعه را از حرکت بازدارد و تحت عنوان افکار مورد قبول از هر گونه رشد و دگرگونی جلوگیری کند.

توسعه‌ی اقتصادی در نظر بگیریم، فرآیند رشد تولیدات اقتصادی جامعه به نحوی است که منابع طبیعی و انسانی را در طی مدت معقولی به ارزش بگذارد، و سطح زناگی و درآمد سرانه را افزایش داده و اکثریت افراد جامعه را از زیر خط فقر به بالای خط فقر برساند و نوعی خودکفایی اقتصادی را برای کشور فراهم کند.

قدر مسلم در این تعریف، توسعه بصورت کاملاً محدود خود تعریف شده، لیکن تحقق آن یا به عبارت دیگر دست یافتن به چنین هدفهای صرفاً مادی و اقتصادی لازم‌اش، نه فقط سرمایه‌گذاری و رشد تولیدات بلکه فرآیند پیچیده‌گسترش علوم تکنولوژی و مدیریت و در نهایت نوعی خودکفایی را شامل می‌شود. که جامعیت دارد و همه‌ی ارکان جامعه را در بر می‌گیرد. معه‌ذا در عمل با تحولاتی که رخ می‌دهد امر توسعه هیچگاه پایان نمی‌پذیرد و یک جریان دائمی رشد و تراکم را شامل می‌شود. رشد و توسعه‌ی اقتصادی در حقیقت بمعنی فرآیند توسعه تکنولوژی، تکامل ابزارها و روش‌ها و اسلوبهای تولیدی همراه با خصلت سازندگی و نوآوری است. اما مهمترین خصلت جامعه توسعه نیافته دوغانگی ساختار اقتصادی است که عملاً بر روابط اجتماعی اثر گذاشته است. در نتیجه ما بهر خواسته خود با زیر مجموعه‌های فرهنگی و اقتصادی سر و کار داریم که با همدیگر سازگاری ندارد. و نیز با زیر مجموعه‌ی مدرن و زیر مجموعه‌ی سنتی که هر کدام دارای زیر مجموعه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خاص خویش است روبرو هستیم. بهر حال زیر مجموعه فرهنگی جامعه‌ی توسعه نیافته عامل مهمی در شکل‌گیری زیر مجموعه‌های فرهنگی است. که دارای ساخت، کارکرد و تاریخچه خاص خود است و جامعه‌پذیری و

فرهنگ‌پذیری در آن نقش اساسی دارد.^۱ بالا رفتن کیفیت دانش و سطح فرهنگ و رشد شخصیت افراد و ارزش و اهمیت فرد انسان برای جامعه و گرایش فرد به منافع و هدفهای جمعی خود، می‌تواند از ملاک‌های فرهنگی توسعه تلقی شود. همچنین هر توسعه‌ی موفقیت‌آمیز مستلزم هماهنگی و یکپارچگی نظام سنتی و نظام جدید است و به عبارت دیگر؛ ترکیبی بدیع که در عین حفظ چارچوب‌های فرهنگ ملی، دگرگونی و تغییرات ضروری را نیز پذیرا شود. زیرا در این فرآیند نمی‌توان یک فرهنگ را برداشت و دیگری را جانشین آن کرد. جامعه بهمان اندازه که چشم به آینده دارد ریشه هم در گذشته دارد.

مسلم است که توسعه از هر نوعی که باشد نمی‌تواند در یک محدوده بسته و به اصطلاح در خلاء تحقق پذیرد. بلکه در یک بستر فرهنگی و اجتماعی و در برخورد با عوامل بازدارنده یا مساعد است که حضور مرئی یا نامرئی خود را بر هر برنامه‌ای تحمیل می‌کند امکان و شانس و رسیدن به اهداف خود را دارد. در بسیاری از موارد تمیز و تشخیص قاطع که یک مسئله اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی به آسانی امکان‌پذیر نیست. چرا که بخش اقتصادی یک جامعه اعم از تولید، توزیع و مصرف قسمتی از فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد و تابع زمینه‌های ذهنی و سنن تاریخی و ارزش‌های فرهنگی مورد قبول آن جامعه است. بدینسان زیر بنای فرهنگی هر ملت حضور نامرئی خود را در تمامی الگوهای زندگی و روابط اقتصادی ظاهر می‌سازد.

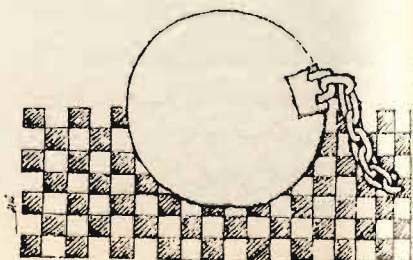
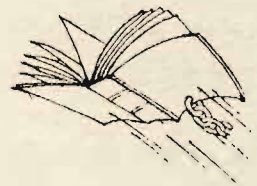
کلیه مطالعاتی که تاکنون توسط یونسکو یا سازمانهای بین‌المللی دیگر در رابطه با فرهنگ، جامعه و اقتصاد برای ساختن یک دنیای نو (توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه) صورت گرفته بالاتفاق نظر

داده‌اند که فرهنگ بخشی جدا ناپذیر از فرآیند اقتصادی و اجتماعی توسعه در این کشورهاست. ولی پرسش اساسی اینست، که چگونه می‌توان فرهنگ یک جامعه را به عنوان جزء مکمل برنامه‌ریزها که سرعت، عقل و نیت و کمیت از خصائص بارز آنست، قرارداد؟ و چگونه است که تا کنون به دلیل مشکلات عدیده‌ای که وجود داشته و کم توجهی به این مسئله اساسی، لحاظ کردن فرهنگ در برنامه‌های توسعه ملی و سعی در فرموله کردن روابط این دو به تعویق افتاده است؟

بنظر ما یکی از دلایل بارز آن اینست که برنامه‌ریزهای اقتصادی و اجتماعی در این کشورها غالباً به اقتصاددانان که افق دیدشان کمتر اجتماعی و فرهنگی است واگذار می‌شود. و آنان نیز با تکیه بر مفاهیم و شاخص‌های اقتصادی نظیر سرمایه‌گذاری، بازده، رشد اقتصادی، سود و بهره، خرید تکنولوژی، مصرف و احیاناً نیروی متخصص و امکانات ارزی و با استفاده صرف آمارها و بکارگیری فرمولهای ریاضی و آماری بین این عوامل؛ همبستگی مکانیکی برقرار می‌کنند. و هدف‌های توسعه و آثرناتیوهای آنرا مشخص می‌سازند. حاصل آنکه استعدادها و ظرفیت‌های عظیم و بی‌انتهای فرهنگی جامعه که می‌توانند به عنوان نیروی محرکه توسعه مردم را بسیج و به عنوان عمال توسعه به میدان آورند و بار سنگین توسعه‌ی همه جانبه را به نیروهای لایزال آنان که حاملان واقعی فرهنگ هستند، بسپارند، کلاً عقیم مانده، توسعه به کندی می‌گراید و عقب افتادگی یک امر دائمی و ابدی جلوه می‌کند. و منابع عظیم انسانی و امکانات فرهنگی جامعه در حاشیه قرار می‌گیرد. یا دست نخورده باقی می‌مانند. ما معتقدیم که جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و مردم‌شناسی و رشته‌های دیگر مانند علوم سیاسی

و مدیریت وقتی که مطرح باشند و به کار گرفته شوند، می‌توانند با استفاده ابزار و وسائلی همچون تحقیقات همه جانبه در محل، به کارگیری وسائیل ارتباط جمعی، برنامه‌های آموزشی و پرورشی در وسیعترین معنای آن، شوراهای محلی و منطقه‌ای و جلب مشارکت مردم و استفاده بجا و درست از رایو و روزنامه و تریبونهای مختلف و ایجاد اعتماد و اطمینان متقابل بین مسئولان کاران و مردم به صورت سیستماتیک و عملی و عمق بخشیدن و بالا بردن درک مردم از توسعه و افزایش کارائی‌ها.... کمک مؤثری بنمایند و اثر بخش بودن فرهنگ ملی و اسلامی را در جهت دادن به فرآیند توسعه و رشد همه جانبه‌ی سریع فرهنگی و اقتصادی کشور به آزمون و نمایش بگذارند.

کوتاک! در ابعاد فرهنگی توسعه می‌نویسد: ناسازگاری بسیاری از پروژه‌ها و طرح‌های توسعه از عدم توجه کافی و عدم هماهنگی لازم شرایط اجتماعی - فرهنگی توسعه ناشی می‌شود»، تجربیات گذشته بنحوی این امر را ثابت می‌کند، با استفاده از کارشناسان و مشاوران که هیچگونه شناختی از زبان، فرهنگ تاریخ و نظام اجتماعی مردم نداشته و ندارند، امر توسعه همچون گذشته به بن‌بست خواهد رسید و هرگونه برنامه‌ریزی توسعه بدون توجه به مقدمات و



شرایط اجتماعی و فرهنگی لازم ابتر خواهد ماند یا تأثیر ناچیزی خواهد داشت. حتی در صورتیکه طرحها و برنامه‌های توسعه در معنای کنونی خود به نینجه برسد تا زمانیکه مشکل فرهنگ حل نشود الگوهای تولید و مصرف با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه مشخص نباشد و بنیانهای فرهنگی توسعه اساس محکمی پیدا نکند و توسعه از دینامیس فرهنگی لازم برخوردار نگردد نتایج بدست آمده، یا بدلیل ناسازگاری با نیازهای جامعه خنثی می‌شود، یا خود، آفریننده مشکلات و مسائل تازه‌ای می‌شود. که نمونه بارز آن تراکم بی‌رویه جمعیت در شهرهای بزرگ، افزایش مصرف پیشاپیش امکانات تولیدی جامعه، تراکم بیش از حد ترافیک در شهرها و جاده‌ها بدون آنکه مشکل حمل و نقل حل گردد و بالاخره برهم خوردن سلامت محیط زیست و بهداشت اجتماعی و روانی جامعه افزایش فشارهای عصبی، خشم و آسیب‌های اجتماعی که علیرغم کمبودها و نارسائی‌ها به نیازهای اساسی اکثریت افراد جامعه بتواند پاسخ دهد.

بعد سیاسی موضوع توسعه نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. و این مسئله جنبه‌های مختلفی بخود می‌گیرد. برنامه‌های توسعه اگر به اهداف اقتصادی خود دست نیابد یا احیاناً به شکست منجر شود بی‌اعتمادی نسبت به برنامه‌ریزان و مسئولان را افزایش می‌دهد، و در آن حال سرمایه‌گذارها و انرژیهای مضاعفی برای جلب نظر مردم و مشارکت آنان در برنامه‌های توسعه ضرورت پیدا خواهد کرد. گشودن گره اصلی این امر در گرو شناخت و بهره‌برداری از منابع فرهنگی جامعه است. برای جلب مشارکت مردم در امر توسعه و بکار گرفتن امکانات و نیروهای محلی و منابع پراکنده جامعه، قبل از هر چیز نیاز به توزیع صحیح و عادلانه اطلاعات و پس از آن شناخت ظرفیت‌های طبیعی و فرهنگی مناطق است. توسعه ملی در معنای واقعی خود، باید بتواند کیفیت زندگی را بصورت نسبتاً هم‌آهنگ در مناطق مختلف افزایش دهد، و از تمام ظرفیت‌های

منطقه‌ای و محلی اعم از امکانات طبیعی و نیروی فکری و انسانی بالقوه استفاده نماید. و همچنین به بخش‌های اشتغال‌زای مناطق که از مهاجرت به سوی شهرهای بزرگ جلوگیری می‌کنند ارزش گذاشته تا بخود کفائی نزدیک شوند.

مسلم است که هر قدر برنامه ریزیهای اقتصادی از طریق سرمایه‌گذارهای کلان و خرید تکنولوژی به روند توسعه سرعت بخشد و در برنامه‌های عمرانی توفیق حاصل کند اما مسائل عمده‌ای چون «نظام ارزشها و ساخت طبقاتی یکسره بیرون از حیطه سیاست‌گذاری قرار گرفته شود و فرض بر این استوار باشد که مواضع طبقاتی خودبخود تغییر خواهد کرد. لیکن این فرض لزوماً صحیح نخواهد بود»^۱

شکی نیست که توجه به شاخصهای اقتصادی و تأکید بر رشد سرمایه‌گذاری و افزایش تولید و رفع تنگناهای اقتصادی و مبارزه با فقر مادی و تورم و خرید کارخانه و تکنولوژی به طور کلی در امر توسعه از جایگاه مهمی برخوردار است و ضرورت آن قابل انکار نیست. لیکن اگر جریان اقتصادی حتی توسعه صنعت و تکنولوژی، در بستر فرهنگی و اجتماعی سالم و مطلوب قرار نگیرد و امری مُنتزع و جدا از ایدالها، نیازها و رشد واقعی انسانها متصور شود، نه فقط

■ **پیمودن مسیر توسعه**
اقدامی نیست که بتوان
آنها منحصرأ بر عهده یکی
از نهادهای متعدد
اجتماعی؛ یعنی دستگاه
حکومتی قرار داد و
لزوم مشارکت فعال
سیاسی تمامی
مردم را انکار کرد.



در امر توسعه همچون گذشته توفیقی نصیب نخواهد شد، بلکه عوامل بازدارنده یا کند کننده فرهنگی و اجتماعی و سیاسی فراوانی متقاضاً از سرعت توسعه اقتصادی خواهد کاست، یا آنرا از مسیر عادی منحرف خواهد نمود. حتی موضوع به ظاهر ساده‌ای مانند جمعیت و خانواده که با افزایش سریع خود در چند دهه اخیر هر گونه رشد اقتصادی واقعی و افزایش درآمد سرانه را بی‌اثر و عملاً ره‌آورد های محدود توسعه اقتصادی را خنثی نموده است، اگر صرفاً به عنوان یک عامل مکانیکی و بیولوژیکی و بهداشتی و تنها از دید اقتصادی فعالیت و اشتغال بدان توجه شود، همواره هر گونه توسعه اقتصادی و اجتماعی را مستهلک و بی‌اثر خواهد ساخت. حال آنکه اگر آن را یک امر فرهنگی که وابسته به سنت‌ها و رفتارهای اجتماعی و تاریخی است بدانیم می‌توانیم در جستجوی راه‌حلهای فرهنگی و اجتماعی خاصی در ارتباط با قشرهای اجتماعی مختلف باشیم. در این حال که از مهمترین وظائف علوم اجتماعی بر ملا ساختن ابعاد مختلف توسعه نیافتگی به عنوان یک واقعیت اجتماعی است، پژوهشگران توسعه، نباید خود را همانند برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران در قالب تنگ توسعه‌ی اقتصادی محدود و در تاروپود سرمایه، بودجه، بازده و خرید تکنولوژی و ارزش افزوده و غیره چنان محاط کنند که حتی مسائل حاد و بحرانی پیرامون نزدیک خود را نبینند. آنها باید سرنوشت مردم را در توسعه و سرنوشت توسعه را درخواست و تمایل و مشارکت مردم جستجو کنند.

می‌توان پذیرفت که: «فرآیند توسعه بدون همکاری و همیاری یکایک افراد جامعه و آمادگی فکری و فرهنگی آنان برای پذیرش شرایط گذر از مسیر توسعه امکان‌پذیر نمی‌گردد و این واقعیت را تاریخ ملل توسعه نیافته و شکست برنامه‌های عمرانی بخوبی نشان می‌دهد. پیمودن مسیر توسعه اقدامی نیست که بتوان آنرا منحصرأ برعهده یکی از نهادهای متعدد اجتماعی یعنی؛ دستگاه حکومتی قرار داد و لزوم مشارکت فعال سیاسی تمامی مردم را انکار کرد. در واقع اگر چنین مشارکتی وجود نداشته باشد و توده مردم نتوانند مفهوم توسعه را بخوبی درک کنند و به آن اعتقاد یابند، بر ملت خود تحمیل کند، بی‌آنکه نطفه سوء تفاهم و بی‌اعتمادی متقابل بین رهبران و مردم را منعقد سازد. تبلیغ و اشاعه تفکر توسعه و پذیرش «فرهنگ توسعه» به مردم و شناساندن اهمیت و ابعاد توسعه به آنها از وظائف و رسالت‌های صاحب‌نظران و دانشمندان علوم اجتماعی است. جامعه‌شناسی موظف است ویژگی‌های جامعه‌ی توسعه نیافته، مسیر توسعه و شرایط جامعه‌ی پیشرفته را تبیین کرده و گزینش‌هایی را که در برابر رده تصمیم‌گیرنده وجود دارد مشخص سازد»^{۱۱}

همچنانکه سی، رایت میلز جامعه‌شناس معاصر می‌گوید: «جامعه‌شناس باید دارای بینش جامعه‌شناختی باشد و این بینش را به توده مردم منتقل کند:

«فردی که داری بینش جامعه‌شناختی است می‌تواند تأثیر رویدادهای تاریخی دامنه‌دار را در زندگی خصوصی و فعالیت‌های اجتماعی خود و دیگران درک کند. او

همچنین بخوبی می‌داند که چرا افراد در زندگی روزمره خود غالباً آگاهی کاذبی از موقعیت اجتماعی خویش دارند به بیان دیگر بینش جامعه‌شناختی بما یاد می‌دهد که در گیرودار زندگی روزانه، سیمای کل جامعه جدید را در نظر گرفته و در قالب آن به طبقه‌بندی و تبیین روانشناسی افراد (گروه‌های) گوناگون بپردازیم بدین ترتیب بجای گرفتاریهای خصوصی، مسائل اساسی جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد و مقابله با مسائل عمومی جایگزین بی‌تفاوتی و دل‌مردگی عمومی می‌شود»^{۱۲}

و در جای دیگری می‌گوید: نخستین فایده این نوع بینش و نخستین درس اجتماعی که از آن مستفاد می‌شود این است که انسان هنگامی قادر است مفهوم زندگی را درک و سرنوشت خود را در یابد که خویش را در متن عصر خود قرار دهد. انسان هنگامی می‌تواند موقعیت و فرصتهای خود را تشخیص دهد که از وضع مردم دیگر هم که در شرایط مشابه او قرار دارند آگاهی داشته باشد، اگر ما نتوانیم در شرایط حاد جهانی و نظم نوین و بحران توسعه نیافتگی، جایگاه خود را بشناسیم و پرسش‌های اساسی که به سرنوشت جامعه و نسل‌های آینده و هویت ملی و انسانی و اسلامی ما پیوند خورده است، مطرح سازیم، هیچکس قادر به ارائه پاسخ و بیان راه حل آن نیست و راه‌حلهای به موج جریان حوادث واگذار می‌شود طوفان احساسات هر چیزی را که بر سر راه خود بیاید با خود می‌برد و چه بسا حقایق انکارناپذیر تاریخ که زیر گرد و غبار این طوفانها محو می‌شود یا بخاک سپرده می‌شود هر چند که حقایق مسلم تاریخی باشد.

اگر انقلاب اسلامی ایران مانند دیگر انقلابات جهان بسیاری از چیزها را دگرگون کرد، نظام حاکم سیاسی را واژگون ساخت، سازمان مستقر نظامی و پایگاه اجتماعی کاخ نشینان را زیر و رو کرد و استعمارگران و بازیگران دست‌نشانده صحنه‌ی سیاسی آنها را تارومار و از کاخ کبریا بی‌خاک فرو کشید. اما بسیاری از سنتها و آداب و عادات منحنط اجتماعی را عوض نکرد و روحیه‌ها و

باید همواره به یادداشت که تکنولوژی و بکارگیری سرمایه و اهداف اقتصادی بهر حال وسیله است و این انسان است که باید با توسعه روحی و رشد فرهنگی و خوداتکائی، در فرآیند توسعه جایگاه والای خویش را بیابد و در فرآیند تولید بجای اینکه ابزار و وسیله واقع شود ابزارهای لازم را ابداع کند و هدفها و روشها و راه‌حلهای متناسب با آن بیابد و بکار بندد.

اجتماعی‌شان که می‌خواهیم آنرا تحقق دهیم، جهت بخشیم. همچنین مسلم است که تکنولوژی و صنعت وارداتی بهر اندازه که توسعه پیدا کند، تا هنگامی که با رشد کیفیت دانش‌ها و تحقیقات درون‌زا و ابداع و نوآوری، همگام و همراه نگردد و بصورت یک فرآیند تولید علمی و صنعتی که خود متأثر از زمینه‌های فرهنگی است در نیاید، نخواهد توانست به

ما، در شهر ما، در اقتصاد و در فرهنگ و در روابط اجتماعی، ما را برانگیزد و به اندیشیدن و عمل وادار کند. لیکن چنین نیست و به سادگی از روی مسائل مهم جامعه می‌گذریم.

عدم جهت بخشی و ارشاد نیروهای جامعه به سوی مبرم‌ترین نیازها موجب هدر رفتن منابع و نیروها می‌شود چه بسا انرژیها و نیروهائی که به کار گرفته نمی‌شوند، زیرا که نمی‌دانیم چگونه آنها را فشرده سازیم. و چه بسا انرژیها و نیروهائی که هرز رفتند و هدف خود را تحقق ندادند چرا که در برخورد با نیروهای دیگری قرار گرفتند که از همان منشأ بیرون آمده‌اند و بسوی همان هدف جهت‌گیری کرده‌اند. بنابراین جهت بخشی پرهیز از اسراف در کوشش و زمان است در کشورهای اسلامی میلیونها بازوی کارورز و خرده‌های اندیشه ورز وجود دارند که در هر زمان برای به کار گرفته شدن مناسبند. اما مهم اینست که، چگونه این دستگاه سترگ تشکیل شده از میلیونها بازو و خردزا در بهترین شرایط زمانی و تولیدی به کار اندازیم.

چنین دستگاهی آنگاه که به حرکت در آید مجرای تاریخ را به سوی هدف خواسته شده جهت می‌دهد و ایده جهت بخشیدن به انسانی که انگیزه‌های دینی او را بحرکت وامی‌دارد نیز اساساً در همین مسئله نهفته است. و به زبان جامعه‌شناسی انسانی، معنای گروه و معنای مبارزه را از اندیشه دینی خود بدست می‌آورد.

هرگز کافی نیست که فقط اندیشه‌هایی را بیافرینیم، بلکه می‌بایست آنها را طبق رسالت

رفتاها منقلب نشد و ارزش‌های والای اسلامی در معنای واقعی خود نتوانست در آثار مختلف جامعه تجلی کند و به تدریج کاخ بسیاری از آمال و آرزوها فرو ریخت و ایده‌ها و آرمانهای تازه‌ای جانشین آن شد و نس و اضطراب و دلهره و نگرانی از آینده فراگیر شد.

ما بیش از هر چیز نیازمند منطق (عملی) هستیم زیرا عقل مجرد در کشور ما فراوان است. لیکن عقل تطبیقی که در جوهر خود از اراده و هشیاری تشکیل می‌شود چیزی است که، کم مانده نایاب شود، مسلمان که در هر شبانه روز ۲۴ ساعت را در اختیار دارد چگونه در مورد آنها تصمیم‌گیری می‌کند؟ او ممکن است از علم و ثروت بهره‌ای داشته باشد (لیکن) دارائی خود را چگونه مصرف می‌کند؟ و علم خود را چگونه به کار می‌بندد؟ و اگر بخواهد علم یا حرفه‌ای را بیاموزد چگونه امکانات خود را در راه رسیدن به آن علم یا حرفه بکار می‌گیرد؟

ما در زندگی روزمره خود بخش بزرگی از علم کارآئی را در کارها مان مشاهده می‌کنیم چرا که قسمت بزرگی از زندگی ما در بهبودی و کوششهای مسخره‌آمیز بهدر می‌رود. اگر بخواهیم از چنین موضوعی پیشگیری کنیم علت اصلی آنرا در فقدان ضابطه‌ای می‌بینیم که امور را با وسائل آنها و نیز امور را با هدف‌های آنها پیوند می‌دهد. چرا که سیاست، وسائل خود را نمی‌شناسد و این در هر کاری که انجام می‌دهیم و در هر گامی که بر می‌داریم تکرار می‌شود.^۳ باید کوچکترین ناهماهنگی در زندگی



توسعه امتداد و استحکام بخشد. به قول رنه مایو: «علم زمانی توسعه می‌یابد که به فرهنگ تبدیل شود» کشورهایی نظیر ژاپن، هند، و چین، سری لانکا،... با امکانات طبیعی محدود و تنگناهای جمعیتی، سرمایه‌ای و عملی فراوان بدلیل فراهم ساختن نسبی زمینه‌های فرهنگی توسعه در مدت چند دهه توانستند بیش از سایر کشورهای توسعه نیافته رشد داشته باشند و تا حدی خود را از صف کشورهای عقب مانده جلو ببرند و این به یمن انطباق تکنولوژی و امکانات و ظرفیت‌های فرهنگی جامعه بومی بود که با عزم ملی برای توسعه همراه شد.

در حقیقت هر گونه توسعه در معنای واقعی نه فقط به برنامه‌ریزیهای جامع آموزشی، پژوهشی مناسب و همه جانبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نیاز دارد، بلکه هر گونه توسعه‌ی جدی به عزم ملی و رستخیز همگانی نیز نیاز دارد. و مستلزم درک صحیح اقسام مختلف از توسعه و مشارکت و درگیری آنها در فرآیند توسعه است و این عزم و اراده‌ی ملی که یک اثر اجتماعی و فرهنگی است الزاماً همان عزم سیاست‌گذاران و نخبگان اقتصادی و فنی نیست. بلکه عزم برای آن نوع توسعه‌ای است که در قالب فرهنگ جای گرفته و با آن ترکیب شده است و در شخصیت و رفتار جامعه منعکس می‌شود. نخست باید ابعاد فرهنگی توسعه و ارزش و اهمیت آن در برنامه‌های دراز مدت اقتصادی و اجتماعی روشن گردد و مسئله هماهنگی میان سپهرهای مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و تأثیرات متقابل آنها بر یکدیگر تعریف شود و در برنامه‌ریزیهای اقتصادی - اجتماعی ملحوظ گردد.

دوم، هدف‌های جامع توسعه، خاصه در آنچه مربوط به تأثیر آن در زندگی اجتماعی و رشد فرهنگی می‌شود و در دراز مدت استقلال جامعه را در تمامیت خود تأمین می‌کند باید مد نظر و مورد توجه برنامه‌ریزان قرار گیرد.

سوم، تلاش همه جانبه‌ای در جهت درک ظرفیت‌های فرهنگی و نقش فلسفه،

علم، هنر، ادب و اندیشه و جایگاه متعالی آن در توسعه و ایجاد فضای مطلوب توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی مشخص گردد.

چهارم، نقش مشارکت همگانی اعم از مشارکت احساسی، روحی و فکری و عملی و خاصه فراهم ساختن زمینه‌های فرهنگی مساعد برای رشد شخصیت و خلاقیت و نوآوری و جمع‌گرایی باید به عنوان یکی از عوامل مهم و مؤثر در توسعه تلقی شود.

برنامه‌های توسعه نه تنها باید بتواند رشد اقتصادی را تضمین کند و اولویتهای اقتصادی را مشخص نماید، بلکه خود زمینه رشد فرهنگی و توسعه درون‌زا را در افراد به نحوی فراهم سازد که با جهش‌ها توسعه‌ی بخش‌های مختلف متدرجا تحقق یابد و هر مرحله مراحل بعدی را تدارک ببیند. باید همواره به یاد داشت که تکنولوژی و بکارگیری سرمایه و اهداف اقتصادی بهر حال وسیله است و این انسان است که باید با توسعه روحی و رشد فرهنگی و خود اتکائی در فرآیند توسعه جایگاه والای خویش را بیابد و در فرآیند تولید و تولید مجدد بجای اینکه ابزار و وسیله واقع شود ابزارهای لازم را ابداع کند هدفها و روشها و راه‌حل‌ها را متناسب با آن بیابد و بکار بندد.

بهر حال ما امیدواریم که این مجمع صاحب‌نظران، اساتید و پژوهشگران علوم اجتماعی در طی سخنرانیها و بحثهای خود بتوانند ابعاد مختلف توسعه‌ی جامع و عوامل مثبت و منفی مؤثر در آن را بشکافند و مقدمه‌ای باشد برای جلب توجه به توسعه‌ی تحقیقات همه جانبه اجتماعی و فرهنگی لازم و مؤثر در روند یک توسعه‌ی مؤثر و کارآ.

زیر نویس

۱- البته تعاریف مختلفی از توسعه شده است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

* توسعه (Development) اصطلاح جدیدی است که در مورد تحولات و دگرگونیهای عمده در جهت پیشرفت یا

تجدید سازمان (مدرنیزاسیون) جوامع معروف به توسعه نیافته (developes - Sous) به کار می‌رود. بر اساس افکار و نظریاتی که در این زمینه بوجود آمده توسعه‌گرایی (Deve lopmentarisme) بصورت یک نظریه عمومی مطرح شده که بیشتر جهت ارادی و آینده‌نگر بخود گرفته است لیکن این اصطلاح نیز دارای بار ارزشی و مقایسه‌ای و مبتنی بر پیشرفت در جهت اهداف وضعیت جوامع صنعتی غرب را منظور نظر دارد. گی‌روشه در اینمورد می‌گوید: «آنچه را ما در اینجا توسعه‌ی «مدرنیزاسیون» می‌نامیم هم توسعه‌ی اقتصادی و هم توسعه‌ی صنعتی را در بر می‌گیرد... و منظور مجموعه‌ای است که برای جهت دادن جامعه بطرف تحفظ مجموعه منظمی از شرایط زندگی جمعی و فردی، در رابطه با برخی ارزشها، مطلوب تلقی گردیده است.

روشن است که در اینجا او تمایزی بین توسعه و مدرنیزاسیون (Modernization) قائل نشده است، در حالیکه اکثر مولفین بین این دو اصطلاح نیز تمایز قائل شده‌اند. بهر حال هر دوی این اصطلاحات با یک قضاوت ارزشی همراه است. بخصوص وقتی صحبت از مجموعه منظم شرایط زندگی می‌شود، منظور جستجوی یک تعادل جدیدی است که هر کس به آن دست نمی‌یابد. و در جستجوی راه حل تنش‌هایی است که دائماً تجدید می‌شود، بطور خلاصه با طرح این بحث به شرایط تحول بسوی یک جامعه ایده‌آل فکر می‌شود. بعلاوه توسعه گاه شامل «توسعه فرهنگی» و گاه مشتمل بر توسعه اجتماعی و در زمان دیگر ارجاع به «توسعه اقتصادی» می‌شود که بصورت یک بحث مستقل در عصر جدید مطرح شده است و مسائل و شرایط خاص خود را دارد. در زمینه‌ی بحث ما معمولاً از دو نوع «توسعه» بحث می‌شود: توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی اجتماعی.

منظور از توسعه‌ی فرهنگی دگرگونی است که از طریق تراکم برگشت ناپذیر عناصر فرهنگی (تمدن) در یک جامعه‌ی معین

صورت می‌گیرد و بر اثر آن جامعه کنترل همواره مؤثرتری را بر محیط طبیعی و اجتماعی اعمال می‌کند. در این تراکم

برگشت ناپذیر، معارف، فنون، دانش، تکنیک به عناصری که از پیش وجود داشته و از آن مشتق گشته است افزوده می‌شود.

منظور از توسعه‌ی اجتماعی اشکال متفاوت کنش متقابل است که در یک جامعه خاص همراه با توسعه‌ی تمدن رخ می‌دهد. توسعه‌ی اجتماعی و توسعه‌ی فرهنگی جنبه‌های مکمل و پیوسته به یک پدیده هستند و هر دو نوع الزاماً به ایجاد وجوه تمایز فزاینده جامعه منجر می‌گردند.

بر حسب نظریه توسعه، ممکن است مردم در برابر برخی شیوه‌های توسعه که پیدا می‌شود سخت مقاومت می‌کنند لیکن همین که دگرگونی انجام شد انسان (اگر منطقی باشد) خود را ملزم می‌بیند که واقعیت تغییر را بپذیرد صرف نظر از آنکه نقطه نظر شخصی او نسبت به آن دگرگونی چه باشد.

۲- ر. ک به: اریک فروم، گریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند.

۳- ر. ک به: مالک بن نبی، مشکل فرهنگ، ص ۸۶-۸۲.

۴- همان، ص ۸۴.

۵- همان، ص ۱۰۳.

۶- دولت و فئودالیته در ایران، پل ویبی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (پلی کبی)، ص ۱۷.

۷- ر. ک به: فرایند توسعه و نظام آموزشی در جامعه ایران. سیاوش گلایی (پلی کبی)، تهران ۱۳۶۸، ص ۲.

۸- ر. ک به: حمید الیاسی، واقعیات توسعه نیافتگی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، فصل دهم، ص ۱۴۵ و بعد.

9- Kotlak, C. P. "Dimension of Culture in Development" in Cultural Dimension of Development. (ed), G.C.Uniebeck, Netherland Commission for Unesco. the Hogue, 1980, P38-43.

۱۰- حمید الیاسی، همان، ص ۸۹.

۸۸

۱۱- همان، ص ۶.

۱۲- ر. ک به: میلز، ت. رایت، پیش جامعه شناختی، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۹، ص ۹

۱۳- مالک بن نبی، مشکل فرهنگ، ص

۹۸-۹۶



جهش به سوی فرهنگ مردم

اثر تیکی پهو نگولا

هنرمند آفریقایی جنوبی